منوچهر جمالی

تصویرِ « خانه » درفرهنگ ایران

خانه = ده + شهر+ کشور + جهان + مدنیت + نظم

دی = مادر= بنّا

آفریدنِ جهان ساختنِ خانه است

چرا « جای = مکان» ، خانه است ؟
چرا ، « کنون= آن = زمان حاضر»، خانه است ؟
چرا، خدا، تا خانه نیافریند، خدا نمیشود
خدا، درخانه اش، « هستی می یابد »
چرا، هرانسانی، خانه ایست که خدادرآن میزید ؟
چرا، زمین ، خانه ایست که خدا، برای زیستن خودش میسازد ؟

« عنکبوت ، زنبورعسل ، کرم ابریشم »

درفرهنگ ایران، تصویر ویژه ای از« **خانه** » هست که ازتصویر « خدا » و « آفریدن » جدا ناپذیراست . خدا ، ازشیرابه گوهرخودش ، آب و گل ، یا تاری وپودی میسازد ، و با آن ،

زمین ، و گیاهان و جانوران و انسانها را به شکل « خانه » خودش بنا میکند ، تا درهریک ازآنها ، زندگی کند.

« خانه » ، جا و مکانی هست که خدا درآن ، « هستی می یابد » . خدا ، درآفریدن ، هست که خدا میشود . خدا ، تا همه را نیافریده است ، هنوز« نیست » . خدا، در« کاری که میکند » ، « هستی » می یابد . همین اندیشه، درجمشید نیز که بُن همه انسانهاست، بازتابیده میشود . جمشید دررشتن وبافتن و خانه ساختن وبوهای خوش و سنگهای قیمتی ... یافتن، و جها ن را آراستن ، جمشید و« بُن انسان » میگردد . پس هرانسانی ، درآنچه میکند ، هستی می یابد . انسان، درآراستن جهانست ، که هستی مییابد، و انسان میشود . انسان، تا نظم وحکومت نسازد، تا قانون نسازد، تا آباد نکند ، هستی نمی یابد . میهن، یا بهشت(پردیسpardes)، یا باغ ، یا خانه ، جائیست که انسان ، خودش، با دست خودش ساخته و آباد کرده باشد . باغ یا خانه را باید خود بنا کرد ، تا خود، درآنچه ازخود تراویده ، آرام بگیرد .

Par+des= pari+disa درسغدی ، مانند des=دیس ، به معنای ساختن و بنا کردن وقرارگرفتن است .انسان ، درخانه ای وطن دارد، که خودش بنا کرده است . فرق جمشید، با آدم توراتی و قرآنی اینست که آدم ، از دید فرهنگ ایران، درباغ عدن (گان) ، درخانه اجاره ایست که یهوه یا الله خلق کرده است . بهشت یا باغ عدن ، خانه ایست که با بینش یهوه یا الله ، خلق شده ، و اوچون طبق این بینش، عمل نمیکند ، ازاین خانه ، رانده میشود و گیتی ، « آواره گاه = گستره آوارگی و بیگانگی» اوست. وارونه آدم ، جمشید ، ازخانه ای ، یا ازمدنیت و بهشتی کـه با بینش زاده ازخردش، بناکرده است ، بیرون رانده میشود ، چونکه خرد او درپایان ، با دیو یا اهریمن، همکارشده ، وبا معراجش ، به گستره « بینش خدا درآسمان»، تجاوزکرده است . خرد ورزی انسان درساختن خانه حکومت ومدنیت ، گوهر اهریمنی و دیوی خود را درپایان، نشان میدهد . انسانی که با خرد ورزی خودش ، خانه (مدنیت وحکومت وقانون) بناکند ،

باید ازآن خانه اش تبعید گردد تا درآورگی به دونیمه ارّه شود . مسئله ، نفرین کردن خرد انسانی است . پایان داستان جمشید ، که بیان اندیشه اصیل فرهنگ سیمرغی (ارتائی = خرّم) ایران بود ، بوسیله الهیات زرتشتی دستکاری شده است ، تا از« خرد انسانی » ، حق و توانائی به ساختن مدنیت و نظام و آراستن جهان ، گرفته شود . « آدم توراتی یا قرآنی » و« جمشیدِ سیمرغی»، دو تصویرکاملا متفاوت ازانسان هستند . آدم ، ازبن ، بیوطن است ، چون توانائی ساختن خانه خود را ازهمان آغاز ندارد، ولی جمشید، خرد خانه ساز(خرد جهان آرا) دارد ، ولی این خردش را باید بکوبد و خواربشمارد و نفرین کند .

درفرهنگ سیمرغی= ارتائی= خرّمی ، انسان، مانند ِ خدا ، درخود را گستردن ، درخود را نثارکردن ، در خود را امتداد دادن ،در بیرون رفتن ازخود ، هست میشود . خدا ، هنگامی « گیتی » شد ، خدا شده است . خدا درآفریدن همه خدایانست، که خدا میشود . خدا، درخانه خود را ساختن ، درمتامورفوز دادن به خود، و خانه خود شدنست که ، « هست » میشود (تن میشود). خدا درتن شدن، درجسم وماده شدن ، خدا میشود . این مفهوم خدا ، به کلی با مفهوم ما از« **الاه ِ خالـق** » ، فرق دارد . خدا در« کد خدا شدن = کت خدا شدن = خانهِ خدا شدن » ، خدا میشود .

« کت » یا کد، یا کهت ، خانه است . این اصطلاح (**کت** = **کد** = **کهت** = **کات**)، چه معنائی داشته است ؟ چرا به خانه ، « کت = کد = کده » گفته میشده است ؟

هرخانه ای ، با سقفش ، به کمال میرسد و خانه میشود. همچنین خانه زمان، که خانه خدایانست (روزهای ماه ، روندپیدایش ِ خدایانند) ، و منازل 27 گانه ماه میباشد ، با رسیدن به سه منزل آخر(سه کهت = سی کات = چکاد = سابات= سا پیته)، به آسمانه اش میرسد ، واین آسمانه ، خوشه تاک ، یا درخت زمان است . ازاین رو ، به ویران شدن خانه ، درسغدی « شکستن کت = شکستن سقف » گفته میشد. درشاهنامه نیزدر داستان بهمن وهما ، داراب ، درزیر« **طاق آزرده** » خفته است، که درحال

فروریختن و ویران شدنست ، و رشنواد ، اورا ازفروریختن سقف ، نجات میدهد . همچنین دراشعاری که اسدی درگرشاسب نامه درصفت جان وتن میآورد ، خانه ، از سقف ، ویران میشود :

تنت، خانه ای دان، بباغی درون
چراغش ، روان . زندگانی ، ستون
فروهشته زین خانه ، زنجیز، چار
چراغ اندرو بسته ، قندیل وار
هرآنگه که زنجیرشد سست بند
زهرگوشه ناگه بخیزد گزند
شود خانه ویران و ، پژمرده ، باغ
بیفتد ستون و بمیرد چراغ

طاق (که درواقع همان تاغ و تاک و داک است) به سقف خمیده (= آهنگ = آسنگ = سنگ) گفته میشود. ودرست به خانه هم، طاق میگویند . طاق، که به تاک (درخت مو) و داک بازمیگردد ، به معنای « مادر» است، و« تاغ » نیز به معنای « تخم مرغ » است (جهانگیری+ ناظم الاطباء) .همچنین طاق ، به آزاد درخت و همچنین به « **درختِ سایه خوش** » گفته میشود که **نارون** باشد ، و نارون (نار+ ون = درخت ِ زن) ، اینهمانی با سیمرغ دارد . تابوت(= گاهان = گاسان) رستم و رخش را از چوب درخت نارون میسازند . گاسان، به خمسه مسترقه گفته میشود که نام دیگرش « اندرگاه » است و نام دیگرش « پیتک » میباشد.« اندر»، همان دین یا زهدان است ، و « پیت » نیز درازدو وسانسکریت ،« شکم » ، و درحقیقت همان « فیت = فیتک ، سوت یا نی » است .

ازآنجا که خدا ، خوشه بود ، **این اندیشه که گیتی ، یا زمین ، خانه هست ، این معنا را داشت که خدا ، « خوشهِ همه خانه ها » است. خدا درگیتی شدن ، مجموعه خانه های به هم پیوسته میشود (شهرجهانی ، یا جهانخانه میشود) . درجهان ، جائی که بی خانه یا ویران باشد ، نیست .** . همه جانها ، خانه های او هستند . خدا ، متامورفوز، به خانه اش می یابد ، بدین معنا بود که

خدا دگرديسی به « همه خانه ها » می يابد . درک انسان ، به کردار« خانه » ، تصويرويژه از انسان را پديد ميآورد . **خدا، درانسان ، خانه خود را ميسازد** . خانه ، دراثر همين آسمانه، يا سابات(سا پيته)، که « **رازraadh**» هم ناميده ميشود، آراسته است. «آراستن » که aa+raadh باشد ، به معنای به نظم درآوردن ، زينت دادن ، آماده کردن است .araastik درپهلوی به معنای مزّين ، و فراهم ، وآبادان است . چيزی آباد است که « آراسته » باشد . اين واژه « راز» ، همان واژه « رته = ارتا » هست، که سيمرغ و سقف آسمان ميباشد . درکردی ، رازاندن، به آراستن و جوان کردن گفته ميشود .« رازندنه وه » ، به معنای زينت دادن و آراستن است . رازانن ، آراستن است . اينست که آراسته ، معنای آبادشدن و جوانشدن را داشته است . بيهقی مينويسد که « جهان، چون عروس آراسته را مانست درآن روزگار مبارکش + سرائی ديدم چون بهشت، آراسته » . درشاهنامه هنگامی سخن ازآن ميرود که کاوس، **جهان را ميآرايد** ، ديده ميشود که **هفت خانه،** ازسنگهای گوناگون وکانی ها ميسازد . **آراستن جهان ، همان خانه ساختن است** . آراستن ، شکل و صورت دادن است ، چيدن و گستردنست ، غنی کردن وپُرکردن است ، آغازيدن است ، آبادکردنست . داستان جمشيد درشاهنامه ، داستان « **آراستن جهان** » با خرد و خواست انسانی خودش هست . « جهانيان را جمشيد بزرو گوهرو ديبا و عطرهاو چهارپايان بياراست » . جمشيد که درفرهنگ سيمرغی ، بُن انسان بوده است ، خودش ، جهان را ميآرايد . **حهان آرائی ، همان اصطلاح « سياست رانی و حکومت کردن » امروزه ميباشد**.

البته دراصطلاح« **جهان آرائی** » ، بنياد انديشه ايران ، از سياست وحکومت ، گذارده شده است ، که کمتر به آن توجه ميگردد . اينست که « **ويران کردن** »، درست ، روند وارونه آراستن ، وارونه آفرينندگی خدا (ارتا = رته = راز) ، برضد گوهرخدا و طبعا برضد گوهرانسانست که دانه های خوشه خداست . ويران ، به معنای « بی ويرايش ، بی پيرايش » است . دراصل پهلوی

وپازند، « ویران» به دوشکل aperaan + یا awiraaan, averaan وجود دارد .averaan= a+ veraan به معنای بی ویراستگی است . ویرایشveraayayishn به معنای آراستگی ، ترتیب ، آمادگی، پیرایش است . همچنین a+peraan به معنای بی پیرایش است . پیرایشperaayishn ، به معنای زینت دادنست . باید در پیش چشم داشت که **واژه کیهان Kosmus در یونانی نیز، به معنای زینت (kosmetik) است** . مقصود از بررسی مفهوم دقیق « خانه آباد، که خانه آراسته یا، دارای پایه و دیوار و سقف است »، آنست که مفهوم « **تـن** » ، که خانه شمرده میشود ، هم معنای« نظام یافتن » وهم معنای« زیبا شدن » و هم معنای « غنا » را دارد . **اینکه خدا ، درتن وجان انسانها، خانه میشود، یا خانه خود را میسازد ، معانی بسیار ژرف اجتماعی و حقوقی و سیاسی می یابد** .
این خلق کردن، خلق کردن ازفراسوی وجود انسان نیست، بلکه درست این « **بنـّا** ، یا **اصل شکل وصورت دهنده** ، **این اصل متامورفوز»** ، **در بُن خود ِ هرانسانیست** . ارتا فرورد ، به صورت « فروهر = فرورد = فرگرد » دربُن هر انسانست ، که خانه تن را میسازد . در گزیده های زاد اسپرم ، بخش 29 میآید که « 2- **فروهر رویاننده** است که دست و پای برویاند ، ونری و مادگی پدید آورد ، و رگ وپی را بسازد ، و استخوانهارا به هم پیوندد ، و راه گذرپدید آرد ، که در و روزن گشاید ، **همانند است به بنـّا ، که خانه سازد** » در عبارت یکم ازهمین بخش میآید که « تن ،... همانند خانه است » . این فروهر، این اصل تحول دهنده و تحول یابنده ، ازچه اجزائی خانه تن را به هم می پیوندد تا آن را بیاراید ، تا ازآن درآراستن ، خانه بسازد ؟ پاسخ این پرسش سپس درهمین گفتار، یافته میشود .
پس معلوم شد که به چه علتی به خانه ، « کت = کد = کده = کات» گفته میشده است .ازاین رو دیده میشود که « کد» معنای « شخص » را هم دارد . همانسان که خانه ، معنای چشمه آب را هم دارد ، (سیمرغ = آسمان ابری، یعنی سرچشمه آب بود) **کـت** ،

نیز معنای **کاریز= فرهنگ =کتز(کاتوز) = سوما** هم دارد . خانه ، هم آسمانست ، و هم کاریزو سرچشمه و فرهنگ درزیرزمین . اینست که نام « **کتایون** = کتا + یون » ، هنگامی که به معنای « زهدان کاریز» گرفته میشد ، « آناهیتا یا ناهید» بود .

پسوند ِ« یون » درکتایون ، مانند« یائونه » و « یان » ، معنای زهدان و خانه رادارد . « جان » که گیان (gyan= gy+yan) باشد ، به معنای « خانه سیمرغ= خانه ارتا فرورد » ، خانه، یا سرچشمه آب یا ، خانه زندگی است . به عبارت دیگر، **خانه یا سرچشمه** « **اصل متامورفوز= فرورد = فرگرد» است** که چنانچه دیده شد ، **بنـّا، یا سازنده خانه است** . درجان ، اصل سازنده و بنـّا و آراینده (رازنده= جوان سازنده ، نظم و زیبائی دهنده) جهان هست .

یکی جانیست مارا، شادی انگیز
که گر ویران شود عالم ، بسازیم (مولوی)

ازاین رو بود که الهیات زرتشتی در آغاز،« **روشنی » را** ، « **جای » اهورامزدا شمرد** . در بندهش میآید که : « هرمزد فرازپایه ، با همه آگاهی وبهی ، زمانی بیکرانه در روشنی بود . **آن روشنی ، گاه و جای هرمزد است** » . **خدا ، جای دارد** . این « جای وخانه » اهورا مزداست که گوهر اهورامزدا درآن ، دیدنی میگردد ، وهمچنین ویژگی گوهری اهریمن را ،ازجایش که تاریکی هست ، میتوان شناخت ودید .

« جای و مکان » دراین فرهنگ ، بطورکلی ، فضای خالی وبی همه چیز درآن، وتهی ، نیست **.« جای » ، پیکریابی اصل آفریننده درآنست**. « جای» ، دراصل ، گیاک (gi+yaak= giyaak) و« جیناک » بود ه است . پسوند « یاک » ، به معنای « مادر» است . و **سروش** ، **نخستین خانه جهان را** که درگرشاسپ نامه ، **میآورد** ، تا آدم وحوا درآن ، همدیگررا بیابند (آبادیان = خانه آباد = بیت المعمور) ، ازسنگ یاقوت (= یاک کوت = زهدان مادر) یکپارچه است . همچنین درسانسکریت ، آکه

به معنای مادراست . ازاین رو، « جای » ، که « گی + یاک» باشد به معنای « سرچشمه زندگی » است ، ودرکردی به جای ، یاگه گفته میشود که همان « مادرو سرچشمه » باشد . به« جای » ، «جیناک» نیز گفته میشود .درسغدی میتوان دید (zhinaak) ، معنای « تن » را دارد که زهدان باشد . جین وگین ، معنای زهدان ، و « آک » معنای « تخم » را دارد. جیناک ، معنای « تخم درزهدان مادر= آبستن» را دارد .

« جای »، « اصل یا سرچشمه زایندگی » است ، چون جای، تخم درزهدان است . به همین علت به گل چنبیلی (درالفاظ الادویه) یا یاسمن، « جای » گفته میشود. یاس ، گل « خرّم و بهمن ، یا روز یکم و دوم » است ، که سپس الهیات زرتشتی، روزیکم را به اهورا مزدا ، نسبت داده است. در« جای » ، جفت آفریننده « بهمن وارتا یا بهمن و هما » باهمست ، که هرچند نادیدنی و ناگرفتنی است، ولی ، تحول پذیر به دیدنی و گرفتنی میباشد . **جای وخانه و کده وديس و استان .. بدينسان، با مفهوم امروزه ما ازجا وخانه ... فرق کلی دارند** . مثلا **فردوسی** ، هرگز واژه « اسطوره » را بکارنمی برد ، بلکه واژه « **داستان** » را بکار میبرد ، که در اصل « دات + استان » بوده است . « **داتستان= داستان** » ، به معنای « **جایگاه وخانه ِزایش بینش وروشنی** » است ، چون « زایش » ، اینهمانی با « بینش و روشنی» داشته است . « داستان » ، معنائی در راستای واژه « بندهشن » دارد . در داستانها ، برای ما ، روشنی و بینش ، پیدایش می یابند .

امروزه معمولا **مفهوم ما از جای و خانه .. افاده سائقه جستجوی چیزی سفت و محکم و ساکن وبیحرکت وبسته ومحصوررا میکند** . ما درخانه و درجای... محل همیشه ماندن و دست ازجستجو کشیدن را میخواهیم . ولی دیده میشود که خدای ایران ، **هم خدای خانه ، و هم خدای جستجوباهمست**، هم دیواراست ، وهم درو روزن است . **بسته ایست، که بازو گشوده است** . ما دریافتن خانه، میخواهیم چیزی بیابیم که قاطع میباشد، تمام شده وبسته میباشد، و دیگر نیاز به ادامه جستجوو سرگشتگی نباشد .

درخانه، چیزی میخواهیم که گرداگردش بسته است ، وانسان را پایدار و مقیم میسازد . مفهوم « خانه وجای » ، محدود به « جای زندگی جسمی ما » نمانده است ، بلکه درهمان اصل نیز ، مفهومی گسترده گردیده است . **ما میخواهیم در فلسفه ای ، در آموزه ای و درشریعتی و درجهان بینی ، درمسلکی، در طریقه ای ،« خانه بسته خود » را بیابیم ، ودرآن ثابت بمانیم . خانه عقلی، خانه فلسفی ، خانه سیاسی ، خانه روانی ، خانه عاطفی ، خانه ضمیری ، خانه روحی ، خانه روابط و پیوند ها** . البته چنین « خانه های سربسته ای » ، از دید فرهنگ ایران، خانه نیست ، بلکه « قفس و زندان و دام » است . همه « دستگاههای فلسفی یا مذهبی یا ایدئولوژیکی » هرچند، خودرا بنام « خانه » نیز میفروشند ، ولی درگوهرشان ، قفس وزندانند .

آسودگی کنج قفس کرد تلافی

یکچند اگرزحمت پروازکشیدیم (صائب)

خانه ، درفرهنگ سیمرغی= ارتائی ، مفهوم « آشیانه » را دارد که همیشه ازآن ، امکان پروازبه خدا، به آسمان ، یا به هرجائی هست . « تن » درفرهنگ ایران، خانه ، به معنای « آشیانه» هست که « همای چهارپرضمیر» ، همیشه میتواند آزادانه به هرسوئی ، پروازکند وبه معراج برود . «ضمیر» درآشیانه تن ، درفرهنگ ایران ، هما یا مرغ چهارپراست. خانه، قفس و زندان نیست ، بلکه « آشیانه » است .

درسینه صد چاک ، نگنجد دل عارف

سیمرغ ، محالست قفس داشته باشد (صائب)

قفس مذاهب و دستگاهها و ایدئولوژیها ،« **رخنه های فراوان**» دارند، ولی هیچگدام ، « درباز و گشوده » ندارند ، ویا دربشان برای همیشه بسته است .

زخنده روئی گردون ، فریب رحم مخور

که « **رخنه های قفس** » ، **رخنه رهائی نیست** (صائب)

بلافاصله موضعی که ما نسبت به « خانه جسمانی » گرفته ایم ، در جستجوی ما در ساختن خانه عقلی ، خانه روحی ، خانه

عاطفی ، خانه روانی ، خانه سیاسی ، خانه مذهبی .... بازتابیده میشود .
اینست که آموزه های مذهبی ، مکاتب فلسفی ، ایدئولوژیها .. هنگامی مارا قانع و متقاعد میسازند، وما پذیرا ی آن هستیم که بدین مفهوم ، خانه برای اقامت مان ، برای « دست کشیدن از جستجوو از آزمودن و ازنو آفرینی واز آواره گشتنمان» گردند . **ما بنام خانه ، با رغبت ، قفس و زندان خود را میجوئیم** . تبدیل « کشش خانه جوئی » به « قفس وزندان جوئی » زود ، روی میدهد . **ما ازخانه ، آشیانه نمیخواهیم ، بلکه قفس میخواهیم** .
بدینسان دیده میشود که خودِ مفاهیم « خانه ، یان، کَد ، دیس ، جای ... » سازگار با این تجربه امروزه ما، از« جای و خانه » نیستند . خودِ سراندیشه « آفرینش »، برضد این تجربه است . خدا ، تا گیتی نشده است ، تا گیتی را نیافریده است ، خدا نیست . وگیتی ، خانه اوست . **خودِ خدا در« جهانخانه شدن» ، هستی می یابد ، وپیش ازآن ، هنوز خدا نیست** . بهمن وهما (= ارتا فرورد) که اصل آفرینش جهان و بُن هرانسانی است ، بیان رابطه « بیصورتیست » که کشش به « صورت یابی و شکل پذیری » دارد، وازصورتگیری ، سائقه وکشش به « تن » شوی (تنکرد= جسمانی، شکلی که گرفتنی است) دارد .
درفرهنگ <u>سیمرغی – ارتائی – خرّمی </u>، بُن هستی ، « بهمن» است ، که مانمن(مینوی مینو) ، یا « **ارکه** + من » میباشد . بهمن ، ارکه است . خانه درون خانه است . بهمن که « اصل آفریننده کل هستی» است ، در« خانه تنگ فردی » هست .« درخت کل زندگی » ، در « دانه » هست . چگونه « کل گشاده » ، در«فرد تنگ وبسته» ، جامیگیرد ؟
این خانهِ درون خانه ، که بیان مفهوم جفت بودنست (مر= امر) در گرشاسپ نامه « حصار» ، و درشاهنامه « دژ» هم نامیده میشود . « بُن هستی انسان » ، ارکه ، یا حصار، یا دژی میباشد که « **ویژگی خاصی** » دارد . درست **این ویژگی خاص بهمن ، تصویر خانه را درفرهنگ ایران، چشمگیر و ملموس میسازد** .

بهمن ، که خرد بنیادی آفریننده هستی باشد ، خانه ایست که 1- هنگامی میخواهند به آن تجاوزکنند و بیم و وحشت میاندازند ، بسته ودیوارمیشود، که هیچ دری و روزنی ندارد، وهیچ قدرتی نمیتواند درآن داخل شود . بهمن ، اصل ضدخشم است . بیم انداختن(ارهاب، انذار، ایجاد خوف) ، بُن خشم یا قهرورزی و تجاوزگریست . 2- این ارکه، یا خانه ، که تا کنون حصارودژو قلعه وباره بود و هیچ دری نداشت ، ولی به محضی که دست ازبیم اندازی و ارهاب و انذارو ترور برداشته شود ، باز وگشوده میگردد، و **همه دیوارها ، دریک آن ، تبدیل به « در» میگردند** . این ویژگی خرد وجان انسان درفرهنگ ایرانست . **فطرت انسان ، خانه ایست که رویارو با قهرو خشم و زدارکامگی و تجاوزطلبی و وحشت انگیزی ، تبدیل به دژ و دیوار وحصارمیگردد، و رویا رو با آشتی ومهرو همپرسی ، تبدیل به « گشودگی » میگردد، و همه دیوارهایش ، ازبین میروند** . درپشتو، به خانه ، « مینه » گفته میشود، ومعنای دیگر« مینه » ، عشق و بستکی و دوستی ونوازش هست . این اندیشه که گوهرانسان را درفرهنگ سیمرغی بیان میکند ، در تصویر« خانه » بازتابیده شده است . خانه ، ویژگی دیالکتیکی خودرا دارد . دیواروحصارو دژ، دربرابر مهرودوستی ، تبدیل به دربهای گشوده وباز میگردد، ودر برابر بیم وخشم وقهر، تبدیل به حصارو دژ و قلعه . این روند متامورفوزاست که مفهوم « خانه و جای و دیس و کده و یان .. » را مشخص میسازد . بدینسان « خانه تن، که آشیانه یا ارکه ضمیراست » ، مقدس است ، و هیچ قدرتی ، حقانیت وارد شدن درآن را با تهدید و قهرو عنف ندارد . هیچ قدرتی ، ولو خود را الهی و مقدس نیز بداند ، حقانیت آن را ندارد که به هر « خانه ای » ، با زور وتهدید وقهر، وارد شود ، و آنرا تصرف یا ویران کند . این اندیشه ، فراگیربود . بتخانه نیز، خانه ای بود . مذهب هم خانه بود . هر شیوه فکری نیز، خانه ای بود . داستانی درگرشاسپ نامه میآید که فرهنگ سیمرغی ایران را در رفتارش ، رویاروی با عقاید و مذاهب گوناگون نشان میدهد . درجنگ و

پیروزی بردشمن ، سپاه ، حق تجاوز به هیچ نیایشگاه و بتخانه ای وخانه ای را نداشت . جنگ با دشمن ، جهاد دینی نبود . دراین داستان ، شیوه رفتار (سام) **نریمان** را با دلیری درسپاهش که قباد نام داشت ، بیان میکند . قباد، چون ازخانواده فریدون بود ، خودرا فراسوی قانون میشمرد، و به خود، حق تجاوز به بتخانه شهر را میدهد وبا زورو عنف وارد بتخانه میشود . نریمان با آگاه شدن ازاین عمل ضد فرهنگی ، دستور میدهد که اورا بدون رعایت پیوندش با فریدون، شاه ایران ، به داربکشند .

گوی بُد هنرمند، نامش قباد ازاهواز، گردی فریدون نژاد
همیگشت با چاکران گردشهر که گیرد زدیدارآن شهر، بهر
ببازار، بت خانه ای نغز دید که بود ازبلندی، سرش ناپدید
زمین، جزع و، دیوارها، لاژورد
درش زرّو ، بیجاده بر زرّ زرد
بدهلیزگه ، طاقش ازآبنوس که بُرجش، همی ماه را دادبوس
همه خمّ طاق، ازگهر،پرنگار درو بسته قندیل زرین، هزار
بَرِ در زمرمر، دو دکان زده بهریک ، برازبت پرستان رده
به مجمر، فروزان همه مشک ناب
شده دود ، چون میغ بر آفتاب
درآن خانه شد خواست ، نگذاشتند
شمن هرچه بُد ، با نگ بر داشتند
که نزد خدایان ما ، بار نیست نه همکیشی ایدر، تراکارنیست
قباد هنرجوی، بُد تند وتیز برآهخت ، خنجربه خشم وستیز
بدان چاکران گفت یکسردهید زخون برسرهریک، افسرنهید
ازآن بت پرستان، بیفکند هفت همه چاک زد پرده زرّ بفت
همه شهر ازآن درد، بریان شدند بفریاد، نزد **نریمان** شدند
فرستاد، گرد سپهبد بجای یکی سرورازخادمان سرای
بدوگفت : بردارکن هرکه هست
بشد خادم و، دید بت خانه ، پست
همه شهر، با گریه وسرد باد
خروشان گرفته ، قبای قباد

شده چاکرانش، ازگهر، بارکش
بتی زرّ پیکر، کشان زیرکش
نیارست بَد کرد کو ازسپاه بُد از ویژگان فریدون شاه
هیچکدام ازسپاهیان این جرئت را نداشت که دست به او بزند،چون از نزدیکان فریدون ، شاه ایران بود
چه شورست گفت، اینکه انگیختی
که خاک از بر تارکت ریختی
سپهبد ترا دار فرمود جای برو نزد او زود وپوزش بخواه
قباد ، ازبزرگی ، برآشفت و گفت
به ایران و توران ، مرا کیست جفت
فریدون ، درشتم نگوید سخن که یارد مراگفت بردارکن
زتو بی بهاتر، کجا خواست کس
که ببریده پیشی و بدریده پس
کیی تو؟ که با من بوی همزبان که نزخیل مردانی ونز زنان
سپهداررا داد ، خادم خبر که هست آن ، قباد فریدون گهر
اگرچه مرا دست دشنام برد ترا نیزهم چندئیی برشمرد
ببخشی گناهش، به از داروبند
نباید که گردد ، شهنشه نژند
نریمان برآشفت و دشنام داد بخادم دگرباره پیغام داد
که گرخود فریدن شه فرّخ اوست
زدار اندر آویزش آهخته پوست ...
چو بشنید گرشاسپ ، کار قباد پسندید و گفت این بود راه داد
نریمان نبودی مرا هم گهر اگر کردی از راه پیمان گذر
این پیمان وداد است که کسی نباید به زوروقهرو ستیز، به هرگونه خانه ای ، و به بت خانه ای وارد شود ، و این پیمان وداد، شاه و دهقان و سربازوموبد و آخوند و نسبت و خویشی نمیشناسد . همه باید یکسان وبرابر، این قانون وحق را نگاه دارند . این پیشینه خانواده گرشاسپ وسام و زال زر و رستم است ، که تفاوت کلی با رفتار اسفندیارزرتشتی دارد ، که به بتخانه ها می تازد ، و بت هارا میشکند، و پیروانشان را به اجبار، زرتشتی میکند وآنرا

افتخارخود میشمارد . همچنین تفاوت کلی با اسلام دارد ، که « قداست خانه وجود انسان و ضمیرش » را به کل نادیده میگیرد . امروزه ، معرکه گیران وهوچیان ، به دو جمله کوروش ، چسبیده اند، و ازپیشینه آزادیخواهی خانواده سام وزال و رستم ، خاموشند ، و آن را جز افسانه های کودکانه چیزی بیش نمیشمارند .
چنانکه گفته شد ، قداست گوهرانسان ، درفرهنگ سیمرغی – ارتائی ، در تصویر« خانه » بازتابیده شده است . خانه ، هم دیواربسته وهم درگشوده است .هم دیواروحصارو دژ، دربرابر تهدید وقهرو تجاوزاست ، وهم دربرابر مهر و دوستی و آشتی خواهی ، تبدیل به دربهای گشوده وباز میگردد. این روند متامورفوزاست که مفهوم « خانه و جای و دیس و کده و یان .. » را مشخص میسازد . بدینسان « خانه تن که آشیانه یا ارکه ضمیراست » ، مقدس است ، و هیچ قدرتی ، حقانیت وارد شدن درآن را با تهدید و قهرو عنف ندارد. داد و پیمان (قوانین وحقوق) ، نگاهبان این اندیشه دراجتماعند .
بهمن وارتائی که بُن آفریننده کل هستی است ، در خانه خُزد تن وجانست . آنچه ناگنجیدنی درهرجا هست ، درهرجائی ، درهرخانه ای ، گنجانیده شده است . تصویر « خانه » باید این دیالکتیک را درخود، واقعیت ببخشد . **خانه ، جایگاه گنجانیدن ناگنجیدنیست . ضمیرانسان ، درهرچه خانه میکند ، آن خانه ، ناگنجیدنی را درخود میگنجاند** . این تجربه است که در غزل مولوی ، چهره به خود گرفته است :

توکئیی دراین ضمیرم ، که فزونتر از جهانی
تو که « نکته جهانی » ، زچه نکته ، میجهانی (می زهشی)؟

خود خدا ، خودِ بُن جهان، باید « خانه بشود ، یا به سخنی دیگر شکل به خود بگیرد » تا درآن ، هستی بیابد . خدا، دربه خود شکل دادن ، و در متامورفوزِ گوهرخود ، خانه میشود .زمین ، وهستی ، خوشه خانه هاست . یا بسخنی دیگر، خدا ، جهان هستی را به شکل « انبوه بیشماری از خانه ها » میسازد ، تا درهمه آنها به شکلی و صورتی دیگر، هستی یابد ، وشاد بزید و برقصد و

بنوشد و خرّم باشد وقراربگیرد. اینست که « **ویرانه** » **ای درجهانی که خدا آفریده است** ، **نیست**، یا بقول اسدی توسی : « که ویران زمین ، جای دیوان بود » . ویران کردن خانه تن و جان و خرد هر انسانی ، ستم کردن به خود خدا هست .

خانه ساختن ، معنای « آراستن و نظم دادن و شکل وصورت دادن » دارد . همه جانها ، همه انسانها ، خانه خدا هستند . هرتنی ، خانه خدا یا « خانه بُن آفریننده جهان هستی » است . این تصویر را بایستی درهمه برآیندهایش شناخت ، تا ورطه وحشت انگیزی که میان تصویر کنونی ما از « خانه و جایگاه » واز « طبیعت » و از« مدنیت » ، با تصویر فرهنگ ایرانی از« خانه » هست، دریابیم .

ما ادبیات خود را بدون شناخت این تصویرویژه ازخانه ، نمیتوانیم بفهمیم . برای درک این تفاوت ، نگاهی کوتاه به داستانی میکنیم که **عبید زاکانی در رساله دلگشایش** میآورد . « دهقانی دراصفهان، به درخانه خواجه بهاء الدین صاحب دیوان رفت . با خواجه سرا گفت که : **با خواجه بگو که - خدا - بیرون نشسته است ، با تو کاری دارد** . با خواجه بگفت . به احضاراو اشارت کرد . چون درآمد پرسید که : تو خدائی ؟ گفت آری . گفت چگونه ؟

گفت : حال آنکه من پیش، « ده خدا » و « باغ خدا » و « خانه خدا » بودم . نوّاب تو ، ده و باغ و خانه ، از من، به ظلم بستدند . خدا ، ماند »

به سخنی دیگر، من ، ازاین پس ، هیچ نیستم. من خدائی خود را از دست داده ام . خدا، بی خانه وبی ده و بی باغ ، « نیست » . چون ، خدا ، خداست، هنگامی گیتی میشود ، هنگامی باغ(پردیس = فردوس) میآفریند ، هنگامی ده میآفریند ، هنگامی خانه میآفریند . **خدا در، خانه شدن و باغ شدن و ده شدن ، درآبادان کردن ، درشاد کردن ، درجشن ساختن ، هستی می یابد** . ظلم هر حکومتی ، « خدا » را ، هیچ میکند ، نابود میکند ومیکُشد . اینست که **با ظلم ، خدا (بُن آفریننده درهرانسانی) ازبین میرود** .

خدا درفرهنگ ایران ، در آفریدن گیتی هست که خدا میشود ، و تا آن را نیافریده ، خدا نیست، و با جدا کردن خدا ، از آفریده هایش ، خدا ، « نیست میشود» ، چون در آفریده هایش ، خدا، به اوج هستی اش میرسد . این رد پای همان مفهوم از خانه است ، که دراین داستان عبید زاکان در رساله دلگشا ، بازتابیده میشود :

« شخصی ازمولانا عضدالدین پرسید که چونست که درزمان خلفا، مردم ، دعوی خدائی و پیغمبری بسیار میکردند ، و اکنون نمیکنند . گفت : **مردم این روزگاررا ، چندان از ظلم و گرسنگی افتاده است ، که نه ازخدایشان بیاد میآید و نه از پیغامبر»** . البته این عبارت ، اشاره خفی بدانست که نه از خدا بودنشان و نه از پیغامبربودنشان، یاد میکنند ! ظلم ، « جان وخرد انسان » را ، که خانهِ نشیمن و زیستن خدائیست که خودش، ازگل و آب وجود خودش ، بنا کرده است ، ویران میکند . حالا این انسان ، خواه موءمن باشد ، خواه کافر، خواه مشرک باشد، خواه ملحد. آنکه خانه وجود انسان را ویران میکند ، ظالمست ، هرچند این کار را بنام خدائی، مقدس و ثواب سازد . **ستم ، ویران کردن و درهم شکستن وفرو ریزاندن خدا ، درشکل خانه وجود انسانهاست . ستم ، آنست که انسانها فراموش سازند که خانه خدا (سرچشمه و کاریز خدا) هستند** .

موج دریای حقیقت که زند بر کـه قاف

زان زما جوش برآورد که ما کاریزیم - مولوی

گرفتن این آگاهبود از انسان که او خانه خدا ، خانه حقیقت ، خانه اصل آفریننده ، سرچشمه وفرهنگ هست ، بُن همه ستم ها و برترین ستم است. هنگامیکه انسان نمیتواند دیگر بیاد آورد که خانه خدا ، سرچشمه حقیقت و نظم و صورتدهیست ، بدو ستم شده است . **خانه خدا بودن ، آبستن بودن به خدا ، سرچشمه خدا وحقیقت بودن ، و بُن متامورفوز(فروهر) بودنست . فراموش ساختن اینکه من خانه خدا وچشمه خدا هستم ، ویرانشدگی من هست** . فراموش ساختن اینکه من، به خدا وحقیقت و اصل

آفرینندگی ، آبستن هستم ، نازا و عقیم ساختن و سوختن بُن من است . اینست که گفته میشود که « گنج ، در ویرانه است » .
ما دیگر « کت خدا ، خانه خدا ، خانه خدا » نیستیم ، بلکه دراثر این مذاهب ومکاتب و مسالک وآموزه ها ، « گنجی ، در ویرانه ای شده ایم » . **ما دیگر، « خانه خدا » نیستیم ، بلکه « ویرانه خدا » ، « خدای ویرانه = دیو » شده ایم** ، سقف ما (کت = ساپیته= سابات= سیکات = سه کهت= سه کت = راز) که اصل جوانشوی ونوزائی وبنا کنندگی ماست ، فروریخته و آزرده شده است . ولی درخاکسترِ سمندر یا سیمرغ ، تخمهای نوشونده وباز زاینده ِسمندر هست . خاکستر، که « خاک= هاک= تخم + استر» باشد، به معنای « پاشیدن و پراکندن تخم وبذر» است . بَرو بُن ، درتخمهای خوشه (ارتا و ِه خوشت = ارتای خوشه به) که آسمانست ، هست و درفروریختن، و ویران شدن ، ازسر نیروی بنا کردن دارد .
سقف زمان درهر روزی، « نیمه شب آن روز» است ، که خانه همآغوشی « ارتا و بهرام = مهرگیاه = بهروزوصنم = گلچهره و اورنگ = مهر ووفا » . ازاین سنگشدن است که هرروز ازنو، گیتی و انسان و خورشید ، پیدایش می یابند . گیتی و انسان ، هنگامی خانه خدا(خانهِ بُن آفریننده یا ارتافرورد، یا **فروهر، بـنـّای گوهری** درانسان) هستند ، آباد هستند . این بود که این گاه را ، « **آبادیان = آباد+ یان** » مینامیدند . « یان ، یا یانه = » هم به معنای 1- **خانه** ومحل سکونت هست ، وهم 2- به معنای **وصال وپیوند** و متحدشدن هست ، و هم 3- به معنای **نیرو** هست که دراصل معنای یوغ دارد که سرچشمه آفرینندگی باشد . این گاه ، خانه آباد است . خانه آباد، خانه پیوند دواصل آفریننده جهان وانسان وزمان ، ارتا و بهرام باهم است . نیمه شب ، گاهِ حجله عروسی (پری) بهرام وارتا فرورد است. این پیوند ووصال دوبُن جهان ، یا اصل پیوند، که همان سنگ باشد، اصل سومست ، و« جایگاه پیوند » یا« خانه= یان» شمرده میشد ، وبا بهرام وارتا که جفتند،« اصل سه تا یکتائی » میشوند. بهرام دراین خانه = یان

، با ارتا ، باهم یکی میشوند) . ترجمه عربی « **آبادیان= آباد + یان** » « **بیت المعمور**»است که به « **کعبه** » اطلاق گردیده است . درکعبه هم دراصل، **اساف ونائله** ، همین نقش بهرام وارتا را داشته اند ، که سپس در اسلام ، آنهارا زشت ساخته اند .
در**گرشاسپ نامه** ، رد پای این داستان باقی مانده است . **سروش** ، سنگی از یاقوت(= یاک + کوت = زهدان مادر) یکپاره میآورد ، تا آدم وحوا درآن باهم پیوند یابند . این سنگ یاقوت، نخستین خانه است . سنگ ، خانه وجایگاهِ پیوند یابی بطورکلی هست . **سنگ** درسانسکریت**sam-gha** دارای این معانی میباشد 1- تماس نزدیک 2- ترکیب کردن 3- هرمجموعه یا گردهم آئی (محفلی) 4- کثرت 5- مهمان 6- جامعه 7- هرعده ازمردم که برای غایتی ویژه ومشترک، با هم زندگی میکنند .... .
سنگ ، اصل همبستگی و پیوند و مهر است . ازاین رو بود که سنگ یاقوت با مهرگان ، اینهمانی داده میشد ، چون مهرگان = میترا گانه است که زهدان میترا باشد ، و یاقوت ، نماد مهرپایدارمیباشد (درویس ورامین) . درسغدی به «مهرگان » که ماه هفتم است، bagha+kaanich میگویند که به معنای « دوشیزه یا کنیزبغ = دوشیزه خدا » است . ازاینجا بخوبی میتوان دید که « خدای مهر» ، درآغاز زن بوده است .
ازاین رو هست که کاوس برای آراستن جهان ، هفت خانه ازسنگها (ازسنگ خارا 2 خانه + از آبگینه، دوخانه + از سیم ، دوخانه +از زر، یک خانه، آبگینه وسیم وزر ، کانی شمرده میشوند و از سنگ ، زاده شده اند) میسازد. اندیشه خانه درفرازکوه ، همان اندیشه « خانه سیمرغ » است که درشاهنامه فرازکوه ، وفراز سه درخت است که سر به خوشه پروین میساید . درواقع ، خوشه پروین ، خانه سیمرغ است .

یکی خانه کرد اندرالبرزکوه — که دیو اندرآن رنجها شد ستوه
بفرمود کزسنگ خارا کنند — دو خانه براو هریکی ده کمند
دوخانه دگر زآبگینه بساخت — زبرجد به هرجایش اندرنشاخت
دوخانه زبهرسلیح نبرد — بفرمود کز نقره خام کرد

یکی خانه از زر بیاراستند   به دیبا و خوالیگران ، خواستند
سنگ ، « خانه ، یا جایگاهِ پیوند بطورکلی» شمرده میشد. به روایت گرشاسب نامه ، سروش، آورنده « ابادیان = خانه آباد» هست . **سروش، دراصل ، خدای زایمان بوده است** ، ازاین رو چنانچه خواهد آمد نام دیگرش « **تنو مانتره** » است و همچنین نام دیگرش « **رهگشا** » میباشد ، چون راه زائیدن را میگشاید. سروش ، چون خدای زایمان بوده است ، خدای بینش وخرد نیزشمرده میشده است، چون بینش و روشنی، روند زادن هستند.

فرستاد پس کردگار ازبهشت   بدست **سروش خجسته** سرشت
ز**یاقوت یکپاره**ِ لعل فام   دُرفشان ، یک **خانه** ، **آباد** نام
مر آن را « **میان جهان**» جای کرد
پرستشگهی زو دلارام کرد

« میان جهان » دراین فرهنگ ، به معنای « میان هرجانی وهرانسانی» میباشد، نه آنکه نقطه ای برگزیده در زمین باشد ، مانند کعبه یا بیت المقدس، . که میان جهان شمرده شود . این مفاهیم ، سپس در راستای « برگزیدگی یک نقطه » تحریف شده . برگزیدن یک خانه برای خود ، چیزی جز« بی خانه و بی وطن شدن خدا و حقیقت و معنا وبُن ، درسراسرجهان » نیست .

بفرمود تا آدم آنجا شتافت   چوشد نزداو، جفت را بازیافت
بدانگه که بگرفت طوفان جهان (هنگامی ادیان نوری آمدند)
شد آن خانه ، سوی **گرزمان** ، نهان
(گرزمان ، گرو+ دمن است که خانه نی باشد)
همانجایگه ساخت خواهد خدای
یکی خانه ، کزوی بود « دین » بپای

دراین روایت کوشیده شده است که « **آبادیان** » بطور مبهم ، با « کعبه = بیت المعمور» رابطه داده شود .طبعا معنای « دین» که « بینش زایشی فردی » بوده است ، بکلی تغییرجهت داده است، و معنای کعبه وحجرالاسود و شریعت اسلام را پیدا کرده است . سروش با رشنواد، دراصل، خدای زایمان هستند و هرکسی، سروش انفرادی خودش را دارد. دراین فرهنگ ،« زایمان» ،

معنائی بسیارگسترده دارد . زائیدن ، محدود به زائیدن کودک از زهدان مادرنیست ، بلکه سخن از زائیدن خورشید وروشنی وبینش و جهان هستی و زمان ، از همآغوشی بهرام وارتا نیزهست . همچنین **سروش ، خدای « زایمان بینش ازدین، که زهدان بینشی هر انسانی میباشد » نیز هست ، بدین علت نیز « تنو مانتره = زهدان سخن ومشورت وفکر= زهدانی که با سرود، شکل میدهد و میآفریند وبنا میکند » نامیده میشده است . هرانسانی ، سروش ویژه خود را دارد** ، که « بینش درونی وگوهری اورا که آسن خرد، یا خرد بنیادی بهمنی باشد » ، میزایاند، و این « دین » هرانسانی هست . این ویژگی سروش ، در نامش که « **تنو مانتره** » باشد ، پدیدار میگردد . الهیات زرتشتی ، واژه« تنو مانتره» را برای سو دادن به الهیات خود ، به « **پیکریابی و تجسم فرمان** ، یا آنچه اهورا مزدا میگوید » برمیگرداند ، که البته تحریفی ازمعنای اصلیش میباشد، وبا این تحریف ، اصالت بینش حقیقت را ازهر انسانی ، میگیرد .« منتره mantra» در سانسکریت ، معنای « اسباب تفکر+ نصیحت خصوصی+ مشورت رازگونه+ آموزش معنوی + شعرعرفانی+ تصمیم + نقشه + راز» را دارد . منتری mantri، به معنای مشاور و ناصح است . مثلا سغدیها به کتاب یا رساله مار دانه maar dane یا منتره دانmanthra- dana میگویند که به معنای « جایگاه و خانه شناخت و منتره ، یعنی سخن و فکراست » .

ما معنای ژرفِ **منتره** را درست در سقف زمان (سه خانه پایانی ماه) می یابیم .سقف زمان که « کت = خانه » باشد ، درهرماهی ، سه منزل پایانی ماه شمرده میشد (کهت=کت= کات = کد) ، که اینهمانی با روزها وخدایان 28= رام جید، و **29= ماترا سپنتا = مانتره سپنتا = امرسپنتا (= سنگ)** ، و 30 = بهرام یا بهروز ، یا روزبه داشت . درست ماترا سپنتا (سپنتای مادر) ، مارسپند و امر سپند وهمچنین مانتره سپنتا نیز خوانده میشود .

« مر= امر» ، درسانسکریت معانی خود را نگاه داشته است . یکی به معنای جفت (همزاد) است، و دیگری به معنای جایگاه

اندر (اندروای) است. وهمچنین به معنای 33 است که خدایان زمان (ردان اشون ، دراوستا) باشند . این روز، روزیست نیک برای زناشوئی و« گرد آمدن با دوستان » . گل این روز، « **برگ بو**» هست ، که « غـار» و « **ر نـد** » و « ماه بهشتان » و « **سنگ** » نیز خوانده میشود ، که یونانیها شاخه وبرگ آن را نیم تاج کرده، به کردارنماد پیروزی ، روی سر میگذاشتند .

درواقع ، « **ماترا سپنتا** » یا« **مارسپند** » یا« **مانترا سپنتا »** ، خانه پیوند رام(روز 28) با بهرام(روز 30) شمرده میشده است .سه خانه پایان ماه ، خانه ایست که تخم زمان تازه ، پیدایش می یابد و زمان تازه ازآن میروید . این سه تای یکتا، بُن آفریننده اند ، که زمان وگیتی وجان ازآن پیدایش می یابد . ازاین نامها ، **سه ویژگی ِ « سنگ یا خانه »** نمایان میگردد . سپنتا ، که سه زهدان (پنت = پند = پن)یا بُن جهانست ، دارای سه ویژگیست

1- ماترا ، مادر است

2- مار، مر، امهر(امر= جفت= همزاد= گواز= یوغ) است

3- مانترا ، نای ، وبا نگ نی و سرود ِ آفریننده آنست (رند)

مانترا سپنتا ، از الهیات زرتشتی ، به « **کلام مقدس** » ترجمه میگردد . به مانترا، معنای « دانش وسخن اهورامزدا » ، وبه سپنتا ، معنای « مقدس » داده میشود . البته این روز، مانند سایر روزها ، اینهمانی با « خدائی » داشته است ، نه با « کلام وسخن مقدس » که متون زرتشتی میگویند . گذشته ازاین ، ویژگی و**معنای « سپنتا »** ، نزد مردم، بخوبی باقی مانده است .

سپنتا وسپنا و وسپند و سپنج واسفند، اشکال گوناگون ِ یک واژه اند . **سپنج ، به یوغ** گفته میشود ، و ما درست درگیاه این روز، که برگ بوهست و « **سنگ**» هم نامیده میشود، همین معنا را می یابیم . همچنین دراینکه این روز ، نیک برای جشن زناشوئی و مصاحبت با دوستان شمرده میشود، این معنا تائید میشود . **سپنج= سپنتا ، اصل پیوند دهیست** . ازآنجا که « **پیوند دادن»** ، گرانیگاه این جهان بینی بوده است این واژه ، به معنای « **مقدس** » بکار برده شده است . یوغ ، تبدیل به« یوج» و« یوژ» و یوش

شده است ، و دراین شکلها، معنای « مقدس » پیدا کرده است . **یوشیج** ازهمین ریشه ساخته شده است . درواقع ، مهرو عشق ، قداست وقدس میباشد. **عشق ومهر، قـُدس است** . و یوغ ، یعنی پیوند نیروها و انسانها باهم ، اصل آفرینندگی و پیدایش روشنی و بینش شمرده میشده است. این تجربه « قدس وقداست » ، بکلی با تجربه ادیان نوری از« قدس وقداست » فرق دارد . این برآیند بسیارمهم ، به فراموشی سپرده میشود . **معنای دیگر« سپنج » ، فراهم آوردن جشن ، برای غریب و آواره و بیگانه و ناشناس و تازه وارد ، و کشش برای پیوند یابی با آنچه نو است میباشد** . سرا یا خانه باید « سپنجی سرای = مهمانخانه آوارگان و بیوران باشد (بی+ ور= غریب) . این اصطلاح « سپنجی سرای» که خانه جشن برای پیوند یابی با هرچه نوین است ، سپس ، معنای« سرای فانی » گرفته است ! نکته دیگری که معنای اصلی سپنتا را روشن میسازد آنست که، هم کت یا سقف آسمان ، صفت « سپنتا » را دارد ، و همچنین مادر زمین « آرمئتی » ، **سپنتا آرمئتی** است (سپندارمد) . زمین وآسمان باهم مقدسند . این اندیشه ، تصویری دیگر از زندگی درگیتی ارائه میدهد . **زندگی درگیتی وبر روی زمین ، مقدس شمرده میشود** . این بیان **متامورفوز« ماترا سپنتا » ، به « سپنتا آرمئتی » ، و متامورفوز« سپنتا آرمئتی» به « ماتراسپنتا » است** . به عبارت دیگر، آسمان و زمین، به هم تحول می یابند . فرازوفرود ، ازهم بریده وجدا نیستند. آسمان ، همان اندازه مادراست که زمین . آسمان وزمین باهم یک خانه اند، ویک چشمه و یک مادرند . « ماترا سپنتا » که سقف و آسمانه زمانست ، متامورفوز(فرگرد= دگردیسی) به زمین (آرمئتی) می یابد .

دراصل ، **پدیده « مقدّس بودن= قـُدس » ، درفرهنگ ایران ، « عشق ومهر» بوده است** ، که درمفاهیم همزاد = جما= ییما ، یا سنگ، یا گواز، یا « **مر= مار**» ، یا یوغ (یوج = یوژ= **یوش**) ، یا « **سپنج** و سپنتا » ، یا « **آماج** » ، عبارت به خود میگرفته است . « **عشق وجان » باهم، اینهمانی داشتند ، وباهم مقدس**

بودند (نه شخصی و نه کتابی و نه شریعتی) . « یوش » که همان یوغ (همآفرینی ، همپرسی) باشد ، اصطلاحیست هم معنا با « سپنج و سپنت = اسفند » . **ماترا سپنتا ، به معنای « مادرمقدس ، مادرعشق ومهر، خانه وسرچشمه پیوند » است** .
ماترا که مادر باشد، درعربی تبدیل به « مطر» شده است که باران باشد . مادر، آب زندگیست . مادر، سرچشمه است.
نام « **آرمئتی** » ، که خدائیست که اینهمانی با« زمین » دارد ، وقداستش، در زهدان و در تن ودر زندگی در زمین بازتابیده میشود ، برعکس آنچه ایرانشناسان میگویند ، مرکب از« **آرمه + تی** » هست . پیشوندِ « **آرمه** » ، همان « **رمه** » هست ، که نام « خوشه پروین » است (برهان قاطع) و چون خوشه پروینست ، تخم همه موجودات درگیتی است(شش ستاره پروین، ارتا هست) . ازاین رو« **رمـه** » ، **به معنای « سراسرجانـها ، ویا همه جانـها » است** . امروزه معنای این واژه « رمه » ، فقط به « گلـه گاو وگوسفند وبز » کاهش یافته است . خوشه پروین= رمه، پس ازآنکه در زهدان هلال ماه قرارگرفت ، فروافشانده میشود ، وازتخمهایش (که ارتا : شش تخم= شش فصل میباشد) کل جهان جان، پیدایش می یابد . واژهِ « شبان » که خشه پان باشد ، همان معنای « شب » را دارد ، و « شب » ، نام خدای زایمان یا آل و سیمرغ بوده است . « **شـبـانِ رمـه** » ، **به معنـای « زایاننده ودایه و مامای همه تخمهای جان درگیتی » است ، و ربطی به رابطه « چـوپـان با گله گاو وگوسفند » ندارد** . « سپنتا + آرمه + تی » که« زنخدای مقدش زمین» باشد، معنای « **مادرمقدس همه زندگان درگیتی= زهدان مقدس همه زندگان درگیتی** » را دارد .
قداست در وجودآرمئتی ، که خدائی جدا از زمین باشد، نمی ماند ، بلکه دروجودِ همه زندگان برروی زمین ، پخش میگردد . **آرمئتی ، چیزی جز همه تن ها ، همه زمینی ها ، همه کانی ها نیست** .
برگرداندن دیده ها، ازمعنای اصلی واژه « آرمئتی » ، به علت آن بوده است که الهیات زرتشتی ، میبایست « اقتران ماه با پروین

» را نفی و طرد کند ، تا بتواند اهورامزدا را به کردار آفریننده ، جانشین آن سازد.
این متامورفوز« سقف آسمان » به « زمین» ، یا زمین به آسمان ، تصویر الهیات زرتشتی را درباره فرازپایه بودن آسمان و روشنی که خانه اهورامزدا ست ، و فرود پایه بودن زمین ، که اهریمن بدان میتازد، و خود را با آن میآمیزد ، رد ونفی میکرد . دراین تصویر« ماترا سپنتا + سپنتا آرمئتی » ، هردو، **سقف و بوم** ، به هم چسبیده در یک خانه هستند ، و**هردو ازیک گوهر و هردو هم ارزشند . فراز و فرود ، آسمان و زمین ، روشنی وتاریکی، همگوهروبه هم پیوسته اند . پدیده « سکولاریته » ، امکان پیدایش دراین فرهنگ نداشت** . پدیده سکولاریته ، آنگاه پیدایش می یابد که فراز(آسمان، روشنی) از فرود (زمین ، تاریکی) ، **بریده و پاره و جدا** ساخته شود. اینست که مکاتب فلسفی درغرب ، همه برای رویارو شدن با مسیحیت ، روی به « زمین» آورند ، و « زمینی شدند » و افتخار به « زمینی بودن » کردند ، و زمینی بودن، معنای واقعیت بین شدن و ماده گرا شدن را یافت ، ولی فرهنگ سیمرغی ایران ، چنین نیازی نداشت . .
با بریدگی فراز ازفرود ، آسمان از زمین ، روشنی ازتاریکی ، فراز، جایگاه وخانه روشنی و ناگذرائی (بدون گشت وبی تغییر) میگردد ، و فرود ، جای تاریکی و گذر(گشتن= ورتن = ور د = گردیدن) میگردد . فراز، خانه ثبوت و جاودانگی و ارزشمند و مثبت میگردد، و فرود ، خانه زشتی و فساد (= گذرو تغییر) و منفی میگردد . بدین سان ، زمین ، ازاین پس ، نقش « میهن انسان بودن » را از دست میدهد . **انسان، درجائی درخانه خود هست که آسمان و زمینش، سقف وبومش ، به هم پیوسته باشند** .
انسان ، درخانه زمین ، غریب وبیگانه و آواره (بیور) میشود ، وهمیشه به آسمان ، به فراز، به روشنی ، به ابدیت می نگرد وازواقعیت وکنون میگریزد . این تصویرسیمرغی از« خانه » ، درالهیات زرتشتی ، و سپس درهمه ادیان نوری، به هم خورد .

خـانــه ، مــادراست

« ماترا سپنتا » ، ویژگی مادری این خدا را که « خانه پیوند دهی بُن های زمان و گیتی و انسانها» میباشد نشان میدهد . سنگ ، یا خانه ، یا کت ، یا دیس یا هدیش (اوستا + هخامنشی ها) ویژگی مادری دارند . این ماتراسپنتا هست که سپنتا آرمئتی ، یا « خانه زمین » میگردد . **زمین ، خانه و مادرهمه است** . اسدی توسی درگرشاسپ نامه ، تصویری بسیار ژرف و غنی از« زمین » در فرهنگ ایران نگاه داشته است ، که دلبستگی ژرف ایرانیان را به « زمینی بودن » ، و« مادر و خانه ومیهن خود دانستن زمین » ، می نماید . دراین تصویری که اسدی داده است ، میتوان اعتراض و سرکشی جامعه ای را برضد آموزه ای یافت، که آسمان را غایت زندگی ساخته بوده است . البته همین دلبستگی و پیوند ژرف با زمین ، در داستان جمشید در وندیداد ، نمودارمیگردد . «آرمئتی » که زمین و خانه انسان است ، درواقع « جفتِ جم » است ، چون نام دیگر زمین ، هم درافغانی (زیرنویس دکترمعین دربرهان قاطع) وهم درسانسکریت ، « **جما** » است . جم(جمشید) و جما (آرمئتی) هردو باهم ، معنای « جفت وهمزاد= ییما= یوغ = سنگ= مر » را دارند ، و در یوغ بودن، باهم ، جهان را میآرایند ، و مدنیت و نظام را میآفرینند . این تصویر زمین درگرشاسپ نامه ، اندیشه سکولاریته ایرانی را چنان زنده نگاه داشته است ، که شگفت آوراست . آنچه اسدی گفته ، تشبیهات وتخیلات شخصی شاعرانه خود او نیست ، بلکه حکایت ازباقیمانده یک اندیشه کهنست. چند بیت ازاین سرود زیبا درستایش زمین آورده میشود :

زمین است ، چون **مـادری مهر جـوی**
همه **رُستنیها** ، چو **پستان** اوی
به چه گونه گون، خلق چندین هزار
که شان **پرورانْد** همی در کنار(همه را بدون استثناء میپرورانْد)

زمین، **جای آرام هر آدمیست**
همین « **خانه کردگار**» از زمیست
زمین،هم خانه کردگار، وهم خانه انسانهاست. هردو همخانه اند
بساط خدایست، گسترده باز
بروشد توان نزد یزدان فراز
همو **قبله هرفرشته** است راست
بدان ، کزگلش بود آدم چو خاست
گهرهای کانی ، وی آرد همی
جهان هم **بدو** نیز، **دارد** همی
زمینست هرجانور را پناه
تن زنده ومرده را ، جایگاه
همو **بردبار**ست کز هرکسی
کشد بار، اگرچند بارش بسی
زمین آمد **از اختران بهره مند**
هم ازهر سه ارکان ، ز چرخ بلند..
همان **اختران** ازفلک همچنین
همه ساجدانند سر بر زمین
هوا و آتش و آب ، هریک جداست
زمین ، هرچهارند **یکجای** (دریک خانه) راست
زمین و **هوا و آتش وآب** ، چهارعنصر دریک خانه اند
نیابی نشان وی از هرسه شان
وزیشان، درو باز یابی نشان
زمین را ببخشندگی ، یار نیست
چواو نیز **دارنده** زنهار نیست
گرازتخم هرچش دهی ، زینهار
یکی را بدل ، باز یابی هزار
خانهِ تبدیل به افزایش است. درهمه این اشعاربخوبی دیده میشود که گفته نمیشود که « الله » یا اهورامزدا ، زمین را چنین آفریده است ، تا ببخشد و تبدیل کند و اختران ساجد او باشند ، بلکه این خود مادر زمین است که سرچشمه این هنرهاست .

چو خوانیست ، کارد برو هر زمان
بی اندازه مردم همی میهمان
خوانیست که همه مردم را مهمان خود میکند
نه هرگزخورشهاش بـرّ د زهم
نه مهمانش را گردد انبوه کم
زمین ، قبله نامور مصطفی است
ازو، روی برگاشتن نارواست
زمینست ، گنج خدای جهان
همان از زمینست ، فخر شهان
پرستنده او ، مه و آفتاب
همیدون ، فلک زآتش و باد و آب
رِ هی وارگـِردش دوان ، کم و بیش
چو **شاهی** ، وی **آرمیده برجای خویش**...
زمین ، چونش مردم نباشد ، گـُم است
زمین را پرستنده هم مردم است...

اینها رد پای همان اندیشه « پیوند ماتراسپنتا با سپنتا آرمئتی » است که خوشه سقفِ آسمان (ارتای خوشه = پروین) ، تبدیل به زمین (ارض = Erde = earth) میشود. رد پای این اندیشه را درهمین سه واژه عربی و انگلیسی و آلمانی میتوان بخوبی دید . زمین ، خودِ ارتای خوشه (خوشه پروین) است .

درک زمین ، به کردار« مادرمهرجو» ی خود ، و « خانه » خود ، و « زهدان هستی انسانی خود » ، که از« پستان گیاهان و درختان » ، به او شیر میدهد، و اورا میپروراند ، معنائی بسیارژرف ، به « خانه » میداد .

درآغاز،« مسئله ایمن بودن جان ازگزند وآزار» ، برترین مسئله انسان بوده است . ازآنجا که در <u>زهدان = پن = پنت = پیت = « ور = وار= بار» و « گان »...</u> جان کودک ، ازگزند و آزار، ایمن است (واژه پناه از پن = زهدان ساخته شده است) ، این اندیشه عمومی و انتزاعی ساخته شده است . « آواره = ا + وار= بار» ، به معنای « بی زهدان = بی خانه = بی پناه= بی نگاهبان

» میباشد. به غریب ، « بیور= بی+ ور» میگفته اند (اسدی) . بیگانه (بی + گان) ، به معنای « بی زهدان = بی خانه = بی پناه = بی نگاهبان » است . برپایه این اندیشه است که خدا ، جهان را برای خانه خود میسازد، چون خدا = خوشه جانهاست . اینکه ده ، شهر(ور= وردنه = خشتری)، کشور، وجهان ، خانه است ، به معنای آنست که جانها ، در ده یا درشهر یا درکشور، یا درجهان ، ایمن ازگزند و آزار هستند . **جهان باید خانه باشد ، کشوریا شهر یا ده باید خانه باشد، دارای این محتواست که جان درهمه جا ، باید احساس ایمنی ازگزند و آزار داشته باشد . هیچکس، حق تازش وتهاجم ، به هیچ دهی، شهری، کشوری ندارد . هیچکسی ، حق تحمیل اندیشه و آموزه خود را به دیگری ندارد ، چون به خانه ضمیراو تجاوزمیکند** . اینهمانی دادن « آراستن جهان » با « آراستن خانه » ، همین گسترش اندیشه قداست جان، درسراسر جهان مدنیت است .

«خشتری » به معنای « زن » هست و خشتره (ارتا خشتره = اردشیر) ازآن رو به شهر و حاکم گفته میشد، چون خویشکاریش، همین ایمن ساختن جانها وضمیرها، ازگزند و آزار و بیم بود . **خانه بودن گیتی، این معنا را داشت که سراسرگیتی ، مجموعه به هم پیوسته خانه هاست** . این بود که سیمرغ (ارتای خوشه = پروین) میخواهد که هرخانه ای ، مهمانخانه ، یا خانه سپنج باشد و به هرآواره و بیگانه ای ، نه تنها پناه ، بلکه **<u>سپنج = جشن</u>** بدهد . خانه ، به معنای محیطی ازخود فرد نیست که من ، جان خود و خانواده خود را درآن ازگزند وآزار، ایمن دارم ، بلکه **جای ایمن کردن هرجانی ازگزند و آزاروبیم است** .

هر خانه ای ، ازاین رو خویشکاری خانه وزهدان « مادرخدا = دایه = آل = سیمرغ = بی بی شهربانو » را دارد . درخانه سیمرغ ، درگیتی ، هیچ بیمی نیست و ازخدا نیز، هیچکس نمیترسد . ازاین رو نیزهست که جمشید ، نخستین انسان سیمرغی+ ارتائی ، که با دست خود وپای خود ، گل وخشت برای بنا کردن خانه (دروندیداد) ، که بُن مدنیت است، میسازد ، جهان را « بی بیم »

میکند . **ویژگی مادری خانه ، ویژگی مادری حکومتست . حکومت درفرهنگ ایران ، ویژگی گوهری ِمادری را داشته است ، وتا آنکه حکومت ، این ویژگی را باز نیابد ، همیشه برای ملت ، غاصب میماند** . نسبت دادن این اندیشه به **امام غایب** ، مسخ وتحریف یک اندیشه متعالی مدنی ایرانست . این ویژگی گوهری و بنیادیست که باید به حکومت ، شکل بدهد . وگرنه تحمیل هرشکلی براین محتوا ، نمیتواند به ملت، شکل بدهد . محتوا ، همیشه این زورو قهررا، دردرون خود نگاه میدارد ، ولو آنکه با تاءویلات زورکی تاریخی وقداست بخشی با الهیات ، آنرا در ظاهر، ازیاد ببرد . **این تنش و کشمکش نا آگاهبودانه ملت ، به سوی صورت شکنی نظامها، باقی میماند . تا حکومت، خانه ملت نشود ،هر حکومتی که باشد، هرشکل وهرنامی نیز که به خود بدهد ، ازسوی ملت ، جبارومستبد وضدفرهنگی شناخته میشود . مسئله بنیادی ، مادری شدن گوهر ومحتوای نظام وحکومت و اقتصاد وحقوق است** .

خانه ، یوغ سازنده همه خدایان ، و همه زمانها ، و همه جانهاست

« مرسپند – مارسپند » ،جای پیوند همه خدایان باهمست . خانه ، بسته نیست ، بلکه دربش به روی همه باز است . هرخانه ای ، خانه محبوبه = خانه خدا = **ایرمان سرا** است . هرخانه ای ، مهمان خانه هست . خانه ، چهاردیواربسته، برای خزیدن و حبس کردن خود و خانواده خوددرآن نیست ، بلکه مهمان خانه است. این تصویر **خانه ، که درگوهرش، مهمان خانه است، اندیشه خانه را ، به کردار، « اصل پیوند یابی با آنچه غریب و بیگانه » و « جزخود » است ، نشان میدهد** . خانه ، بازوگشوده است . این پدیده

درپهنای روان و اندیشه و ضمیرنیزگسترده میشود . روان و اندیشه و بینش ودین ، همه خانه و طبعا، همه مهمان خانه اند. خدا ، درهرخانه ای هست ، و با هرمهمانی چنان میآمیزد که مهمان ، خود را ازصاحب خانه بازنمیشناسد . « **لنبک** » درشاهنامه که **وجودی جزخود سیمرغ یا ارتا نیست،** و به معنای « لن = لان= لانه ، بک = بغ » ، و خدای افشاننده (لاندن) میباشد ، به هرآواره و بیگانه ای ، سپنج میدهد ، ولو به بهای سرمایه و هستیش تمام شود . **خدای خانه** ، **خدای افشاننده هست** . خدای خانه ، خدای پیوند خواه با هرآواره و دورافتاده و غریب و بیگانه ای هست.

امهرسپند ، همه خدایان را درهر« جائی »، به هم می پیوندد وباهم لولا میکند و میآراید . درهرخانه ای ، همه خدایان را به هم یوغ (سپنج) میکند، تا باهم جشن بگیرند . **خانه** ، **زندان تنگ وچهاردیوار بسته نیست که خود را ازجهان ، می برّد. بلکه خانه ، جایگاه پیوند یابی همه خدایان وهمه جهان باهمست** .

این اندیشه در« **خانه هرتنی** » ، واقعیت به خود گرفته است . هرتنی ، ازعناصروجود خدایان ، با هم آمیخته و آراسته شده است . این اندیشه، سپس در روایات زرتشتی ، بدین گونه ازاصالت انداخته شده است که در متون گوناگون درباره تن مردمان ، از تن انسان ، « **بسان** گیتی » سخن میرود . اندام گوناگون در تن مردمان ، فقط ، «**همانندی و تناظر**» با خدایان دارند ، ولی ازگوهر آنها نیستند . مفاهیم « همانندی ومشابه » ، همه جانشین همگوهری و اتصال و امتداد و گسترش و افشانندگی خدایان شده اند . این اصطلاحات ، برای تحریف و مسخسازی اصل ، بکار برده شده اند .

در گزیده های زاد اسپرم(بخش 30) می یابیم که مغزانسان ، ازماهست . دربندهش (بخش 13) می بینیم که مغز از سپندارمذ (زنخدای زمین) است .

مغز، ازماه (گزیده ها) از اسپندارمذ (زمین) (بندهش)
استخوان، ازتیر(گزیده ها) ازشهریور (بندهش)

گوشت، ازآناهیت (گزیده ها)　　ازبهمن (بندهش)
پی، ازمهر= خورشید(گزیدها)　　ازاردیبهشت (بندهش)
رگ(خون) ازبهرام(گزیدهها)　　ازاردیبهشت (بندهش)
پوست از اورمزد(گزیده ها)　　جان، ازهرمز(بندهش)
موی ازکیوان (گزیده ها)　　پشم وموی از مرداد(بندهش)
دربندهش ، همان بخش 13 روایتی دیگر هم هست

دربخش 13 بندهش و متون دیگر، این تناظرها یا آمیختگیها با اختلاف آمده است . با تعین این گونه همگوهری ها ، یا همانندی ها ، ویژگیهای خدایان یا ایزدان در راستای جهان بینی یا آموزه مذهبی خود ، مشخص ساخته میشد، و طبعا مسائل اجتماعی و سیاسی و دینی ، درآن طرح میگردید ، که اکنون جای بررسی آنها نیست . **آنچه ازاین همگوهریها خدایان با اندام تن ، روشن میگردد ، آنست که خدایان و طبعا سراسرجهان و زمان ، درهرتنی و درهرخانه ای ، باهم « انجمن » کرده بودند، و هرخانه ای را درهمکاری باهم، میآراستند. درهرخانه تن وجانی، خدایان باهم تاروپوشده اند. هرتن وجانی ، « پانتئون = خانه خدایان = uz+des » است** . هرانسانی ، خانه ای بود که با درهای گوناگونش ، راه آمد وشد خدائی بود . انسان ، خانه ای باز بود که با همه جهان ، آمیخته وپیوسته بود . خانه ای بود که انجمن خدایان و انجمن کل جهان بود . این تصویر خانه ، تصویری کیهانی از انسان، درفرهنگ ایران بود که بکلی ازمقوله ناسیونالیسم وقوم گرائی و امت گرائی ونژادگرائی به دور است .

مانتره سپنتا
خانه ، جشنگاه است
خانهِ گاه (گاتا= گاس= نی)است
خانقاه

این خانه که پیوسته دراو، بانگ چغانه است
ازخواجه بپرسید که این خانه، چه خانه است

« مانتره سپنتا » ، سپنج ، یا خانه وجایگاه مانتره (تنو مانتره) است . خانه سرود، یا خانه جشن است . نام دیگر « آبادیان » ، « **ایوی+ سروت + ریم** »= « **باهم + سرود + نای** » است ، خانه جشن باهم آمیختن بهرام وارتا یا سیمرغ است.« ریم ژدا » ، نام دیگر خرّم ، یا سیمرغست . درخانه جشن است که همه باهم تاروپود میشوند . غزل مولوی بلخی ، سرودیست درباره این « خانه منتره ، یا تنو منتره » یا « خانه یاقوتی » ، که سروش، برای « پیوند بُن انسانها» ، یا بسخنی دیگر« برای پیوندیابی همه انسانها » میآورد

این خانه ، که **پیوسته** دراو با نگ چغانه است
از**خواجه** بپرسید که این خانه ، چه خانه است

خواجه (خوا+ جه) درواقع ،« جفت بهرام وارتا باهمست » که میتوان هم به بهرام وهم به سیمرغ گفت.

این صورت بت چیست؟ اگرخانه کعبه است ؟
وین نورخداچیست ؟ اگر دیر مغانست ؟
گنجیست دراین خانه ، که درکون نگنجد
این خانه واین خواجه ، همه فعل وبهانه است
برخانه منه دست ، که این خانه ، طلسمست
با خواجه مگوئید ، که او مست شبانه است
خاک وخس این خانه ، همه عنبرو مشکست
بانگ دراین خانه ، همه بیت وترانه است
فی الجمله هرآنکس که دراین خانه ، رهی یافت
سلطان زمانست و سلیمان زمانه است...
این « **خواجه چرخ** » است، که **چون زهره وماه** است
وین « **خانه عشق** » است ، که بی حد وکرانه است

معانی برآمده و مشتق از « منتره » ، فراوانست . ولی دراصل ،« **منتره» ، به معنای « نی » بوده است** . اینکه در کتاب لغت یوستی Just، **manotri** به معنای « گلو= گرو= نی » آمده است ، موید این نکته است . گلو، در روایات داراب هرمزدیار، اینهمانی با « **رام** » داده میشود ، این نکته را روشنتر میکند . چون « نی » ، با « بانگ ونوا وآوازو آوا »، و همچنین با « شیره نی = وا = با » اینهمانی داده میشود، اینست این بانگ وآوا و نوای آفریننده نی ، جانشین اصل معنا گردیده است . این بانگ جشنسازنی، که همه جهان را میآفریند (هه نبانه بورینه = هه نبانه گورینه) ، افسونگراست. نی ، اینهمانی با بانگ ونوا وآواز وبادی داده میشد که ازآن برون دمیده میشد . ازاین رو« نی= سوف = صوف » ، معنای « کلمه ودانش و رازو آگاهی » هم داشت . چنانچه سرو sruw به معنای شاخ (horn)که ابزاربادی موسیقیست ،همچنین (sruw) به معنای سخن وخبراست (این واژه سرو، پیشوند واژه **سروش** است . سرو، چون شاخ کاواک وابزاربادی موسیقیست، با نای ، اینهمانی داده میشده است) . درسجستانی واژه « **منتار**» که همان « **منتر**»باشد، به چوبدستی درویشها گفته میشود ، که دراصل نی بوده است . درجاهای دیگربه این چوبدستی درویشان « منتشه = من + تشه » میگویند، وپسوند « تشه» درکردی ، به معنای دوک = دوخ = نی است .

درتبری، « مندل » که تلفظ دیگر، همان منتراست، به نقطه ای ازبلندی نی که آب ازشکاف آن بیرون زند گفته میشود . واژه های « **اهرُم** » و « **اهرَم** » ، هردو بدون شک ، یک واژه اند .« اهره ahre » همان « هره hre = نی » است . اهریمن ، درپهلوی همان انگره مینو دراوستا است . پیشوند«انگره »، همان «عنقر»است که نی میباشد(صیدنه بیرونی) . وپیشوند « اهره » دراهریمن ، نیز همان « ا + هره » میباشد . اهرَم ، به چوبی که هریسه را به هم میزنند یا کفچه گفته میشود . این شعرمولوی که

نای را حق بیهده « خوش دم » نکرد
بهر انس آمد ، پی اهرم نکرد

اینکه دراین بیت ، برخی از« انس » ، انسان ، و ازاهرم ، اهریمن میفهمند، درواقع درست نیست ، چون اهریمن درمتون پهلوی ، سرود خوان، یعنی اهل رامشگریست . چنانکه درشاهنامه ،خوشنوازی مازندرانی که کاوس را با آهنگش برمیانگیزد و اغوا میکند، « دیو رامشگر» است . اهریمن ، سروگوی است (سرود ، بانگ نی است ، نی سرایی = نی نواختن) . اینکه حق ، نای راخوشدم کرده، تامردم جشن اُنس برپا کنند ، نه برای انکه ازآن، کفچه هریسه بسازند ، معنائیست بسیار ملموس . سیمرغ ، همان وای به یا نای به است و با بانگ نایش همه را مسحورومفتون میکرد و همه چیزها را با بانگ نایش میآفرید . درگرشاسپ نامه هنگامیکه گرشاسپ ، به جزیره « اسکونه » میرود :

زناگاه دیدند مرغی شگفت که ازشخ آن کُه ، نوا برگرفت
زسوراخ چون **نای منقاراوی** فتاده درآن ، با نگ بسیاراوی
برآنسان که باد (وای) آمدش پیش باز
همی زد نواها به هرگونه ساز
فزونترز سوراخ ، پنجاه بود که ازوی، دمش را برون راه بود
به هرصدهزارش خروش از دهن
همی خاست هریک بدیگر شکن
تو گفتی دوصد بربط و چنگ ونای
به یکره شدستند، دستان سرای
فراوان کس ازخوشی آن خروش
فتادند و زیشان رمان گشت هوش
یکی زد همه نعره و خنده داشت
یکی گریه زاندازه اندر گذاشت
به نظاره ، گِردش سپه همگروه
وی ، آوا درافکنده زآنسان به کوه

سیمرغ ، خدای رامشگری و اصل موسیقی است (پیشوند موسیقی ، مو سه ، به معنای سه نای یا سئنا = سیمرغ است) . اینست که بنا بربندهش، خانواده سام ، اهل رامشگری و خنیاگری بوده اند . این بانگ ونو وآوای نوک چون نای او ، همه را مدهوش و ازخو بیخود میکرد . این ویژگی افسونگرانه وجادوگرانه « منتر» را نشان میدهد . « تنو منتره » ، به معنای « اصل شکل دهنده به آهنگ و نوا = سرچشمه موسیقی = خانه جشن » است . زهدان مادرخدا که « دی» باشد، وسه آغازهفته درهرماهی به نام اوست، نخستین خانه عشق و موسیقی است که انسان وجهان وزمان آفریده میشود . ازاین رو درکردی به « بچه » ، مندار، وبه زهدان ، منداردادن گفته میشود. کودک ، منتره است . هرچه ازاین نای ، برون دمیده میشود ، آمیخته عشق با موسیقی است ، و منتره میباشد . بینش و آگاهی نیز، که ازاین خانه فرا میجوشد ، بنیاد گذار ِعشق و موسیقی است.

بااین مقاله ، بررسی « مفهوم خانه » در« فرهنگ سیمرغی- خرّمی » ایران آغازشد، و در مقالات دیگر، این بررسی ادامه خواهد یافت .